

واین هم یک نمونه زنده از تبدیل شدن "مبارزه ایدئولوژیک به موضوع خودش"؟!*

تقی روزبه

پنجشنبه دوازدهم دی ۱۳۸۷

یکی از ویژگی های سرمقاله نویسنده سلام دموکرات غنای خود افشاگری های نهفته در آن است. وقتی میخواهد خویشتن را از آفت فرقه گرائی مبرانشان دهد، لباس مندرس فرقه گرائی در تنش فریاد می زند! چونکه او باید نشان بدهد که مثلا چرا فرمان انشعاب در فلان کمیته و ضدانقلاب نامیدن بهمان کانون و... فرقه گرائی نیست و عین انقلابی گری است! و وقتی با یک فرار به جلو سعی می کند که نشان دهد چگونه مبارزه ایدئولوژیک در نزد "حریف" خود، به موضوع خودش تبدیل می شود، با ردیف کردن و انتساب ادعاهای شناخته شده و خود خوانده ای نظیر ریز پیونیسیم و اپورتونیسیم و... به سایر "رقبای" خود، فی الواقع دارد یک قطعه درخشان از مبارزه ایدئولوژیک مختص فرقه ها و بی ارتباط با پراتیک طبقاتی را به نمایش می گذارد. مبارزه ای که مهمات و فحش های سیاسی بکار گرفته شده در آن سالیان سال است بین فرقه ها رد و بدل می شود و جز دامن زدن به پراکندگی در میان مدعیان و فعالین کارگری و تقویت موقعیت بورژوازی و رژیم حامی اش نتیجه ای برجای نگذاشته است. وقتی از او سؤال می شود خوب! دلیلت چیست؟ و اگر قرار بر این شیوه برخورد باشد هر کس دیگری هم می تواند با همین درجه از اعتبار، عین این ادعاها و بدتر از آن ها را در مورد خودت و یا هر کس دیگر بکار گیرد! در پاسخ تنها دلیلی که می تواند اقامه کند این است: هر جا که من بایستم مرکز عالم از آن جامی گذرد و یمین و یسار عالم نیز بر همین اساس تعیین می شود!

البته گفتگو با شایسته‌گان تک صدائی و کسانی که حتا از درج پاسخ کسانی هم که مورد "لطفشان" قرار می گیرند، بیمناکند و از آن امتناع می ورزند، هم کسالت آور است و هم جز اتلاف وقت و انرژی حاصلی ندارد و این نوشته هم قصد آن ندارد و نمی خواهد وقت و انرژی خود و دیگران را بیش از آنچه که لازم است صرف آن نماید. غرض هم بیش از هر چیز شناخت گوشه ای از رویکردهای فرقه گرائی و مقابله با آن به مثابه یکی از مهمترین آفت های درونی و بازدارنده جنبش کارگری است. و هدف هم - برخلاف شیوه رایج در میان فرقه ها - نه حذف کسی و یا جریانی، بلکه برعکس پذیرش واقعیت پلورالیستی طبقه و گرایشات موجود در آن و از جمله در میان فعالین کارگری است. بهرحال در چند سطر می گویم و رد می شوم:

اولا اتلاق فرقه گرائی در نوشته های من - که تا این حد موجب خشم نویسنده شده - نه به عنوان فحش سیاسی بلکه به عنوان توصیف وضعیت عمومی و موجود نیروهای چپ و فعالین کارگری بکاررفته است که در شرایط تفرقه و پراکندگی و بی اثری بسرمی برند و مضمون کارشان هم بیشتر خنثی و یا خالی کردن زیر پای همدیگر و داشتن ادعای انحصاری حقیقت و نمایندگی طبقه کارگر است. این بیماری علیرغم شدت ضعف و سایه روشن ها در این یا آن جریان، خصلت نمای این جریانات است و مخاطب عام آن نیز همه عناصر و جریانات چپ و فعالین کارگری است و فارغ از این یا آن گروه و تشکل. و بنا بر این نمی تواند از نوع تصفیه حساب های فرقه ای و خالی کردن زیر پای رقیب -

که عموماً خود را مستثنای این بیماری می‌انگارد- باشد. بنابه ضرب المثل معروف که می‌گوید: وقتی چوب را برداری گربه ... می‌گریزد، الحق سرمقاله نویسنده ما هم با واکنش‌های شبه هیستریک خود نشان می‌دهد که حتابیش از دیگران و چندگام جلوتر از آنها از همین تبار و البته از نوع تازه بدوران رسیده آن است.

ثانیاً این شیوه برخورد شما روشی شناخته شده و باصطلاح نخ‌نماشده است. شیوه‌ای که می‌گوید برای برخورد باصطلاح پیروزمندانه با حریف نخست باید سخنان و حرف‌های او را ۱۸۰ درجه مسخ کنی و وقتی آنها را به آسیاب‌های بادی تبدیل کردی به جنگ آنها بروی! وگرنه اگر حقیقتاً قصد برخورد و پلمیک با آنچه که من گفته‌ام در میان بود، نیازی به این همه آسمان و ریسمان بافتن و جعل واقعیات نبود. در همین چندمقاله‌ای که خشم شمارا در آورده، و نامنتظر، من بصراحت عصاره و فشرده نظر خود را در سه ماده روشن و دارای قابلیت اجرا بشرح زیر فرموله کرده‌ام که البته برای شما صرف ندارد که به آنها نزدیک شوید:

الف- پذیرش واقعیت پلورالیستی طبقه و گرایش‌ها موجود در آن و از جمله در میان فعالین کارگر.

ب- همکاری حول مطالبات عینی و فراگیر در برابر سرمایه‌داری و دولت حامی آن توسط گرایش‌ها گوناگون در میان فعالین کارگری و بخش‌های گوناگون طبقه کارگر.

ج- مبارزه نظری-سیاسی بر پایه پراتیک مبارزه طبقاتی با گرایش‌هایی که نادرست و انحرافی تشخیص می‌دهیم. بدون آنکه بخواهیم این مبارزه نظری و سیاسی را آن‌چنان عمده کنیم که موجب نفی اشتراکات موجود و همکاری در این حوزه‌ها و لاجرم جایگزین مبارزه طبقاتی زنده و جاری و مرزبندی و واقعیت‌های برآمده از آن بشود. مگر آنکه این گرایش‌ها انحرافی در عینیت خویش (و نه از طریق کشف و مکاشفه) آن‌چنان عمده شوند که آنها را عملاً در کنار کارفرما و دستگاه‌های متعلق به رژیم قرار دهد.

تمرکز روی همین سه ماده باطل السحر فرقه‌گرایی و فرقه‌گرایان و ادعاهای سرمقاله نویسنده است:

۱- بانفی محور اول ماهیت تمامیت‌گرای مدعیان کارگری و دموکراسی و بطریق اولی سوسیالیسم برملا میشود. یعنی همان ماهیتی که بصورت بیماری خطرناک همذات‌پنداری با پرولتاریانمایان می‌شود و ماع از شکل‌گیری صفوف متحد پرولتاریامی شود. شعاریک حزب، یک صدا، یک سازمان و یک طبقه یک دست و یک رنگ دیری است است آزمون نادرستی و واپس‌گرایانه خود را پس داده است. و بر این پایه خراب کردن خرده حساب‌های خود با رقبا بدوش پرولتاریا نیز امری ناپسند و مذموم تلقی می‌شود.

۲- بانفی محور دوم نه فقط گوهرسکت-فرقه‌ای در برابر پرولتاریا عریان می‌شود، بلکه با مرزبندی با سرمایه‌داران و دولت حامی آن سفسطه‌هایی از نوع فقدان مرزبندی با دستگاه‌ها و تشکل‌های رژیم و یا بورژوازی ساخته مثل خانه کارگر و شوراهای اسلامی و یا از آن امپریالیستها، بی‌رنگ و بومی می‌شود. و البته بهمان اندازه دست آنها را هم که نه در پرولتاریا بلکه در دوازده‌گانه‌ها چندانیش به نام او را دارند. نیر بر ملامی سازد. تمامی احتجاجات نویسنده سرمقاله نویسنده در این خلاصه می‌شود که برای اتحاد عمل و همکاری فعالین کارگری و بخش‌های مختلف طبقه کارگر، شاخص‌های عینی هم چون مبارزه مشترک آنها حول مطالبات مشترک کارگران و نیز مبارزه علیه سرمایه‌داران و دولت حامی آنان کافی نیست. برای او باورهائی که عدول از آنها در حکم "رویزیونیسم و اپورتونیسم و سندیکالیسم و انواع ایسم‌ها و ارتدادهای دیگر..." می‌شود نیز ضروری هستند. برآستی چه چیزی روشن تر از این

ادعاها می تواند بیانگر فرقه گرائی باشد. این را هرکارگری با گوشت و پوست خودحس می کند.

۳- بند سوم نیز نشان دهنده آن است که اولاً برخلاف ادعای سرمقاله نویسنده فقط من مبارزه نظری را وجهی از مبارزه طبقاتی می دانم و خواهان جاری شدن آن هستم - و این را در اکثر نوشته هایم می توان مشاهده کرد و اساساً خود این نوشته ها بر همین اساس صورت می گیرند. و نه فقط برخلاف فرارجلوی سرمقاله نویسنده آن را موضوع خود نمی دانم بلکه ضرورت آن را بااستنادبه عینیت و پراتیک مبارزه طبقاتی و در پیوند زنده با آنها مطرح می کنم؛ در خدمت تحکیم صفوف طبقاتی پرولتاریا و در مرز بندی کیفی با آنچه که فرقه گرائی از مبارز نظری می فهمد و به عنوان دستاویزی برای ایجاد تفرقه و تکه تکه کردن پرولتاریا و گل آلود کردن آب، به سودای صید ماهی مورد طمع خویش. بنابراین ادعای چیری با اسم سازش نظری و یا توصیه به مسکوت گذاشتن اختلاف نظرات از نوع همان ساختن آسیاب های بادی است برای نشان دادن میزان "جنگ آوری" و درجه رشادت! از قضا بر عکس ادعای نویسنده، وجود اختلافات در میان کارگران و فعالین کارگری است که در نزد فرقه ها، بدلیل تعمیم نابخردانه و دلخواه، بجای تبدیل شدن به مواد مبارزه ایدئولوژیک و سازنده و گشاینده، تبدیل به دیوار جدائی ها و تفرقه ها، به مرز بین انقلاب و ضدانقلاب، رویزیونیسم و مرتدشدگی و اپورتونیسم و ضدکارگر بودن و یا نبودن و صدها ادعا و اتهام دیگر میشود که خود مصادیق روشنی هستند از جداسدن مبارزه نظری از متن مبارزه زنده طبقاتی و به هدفی مستقل و بی ربط با نیازهای مبارزه طبقاتی و البته بسیار مرتبط با نیازهای تفرقه افکنانه فرقه گرایان.

و نکته پایانی آنکه باوردارم که خشم سرمقاله نویسنده "سلام دموکرات" از چندمقاله اخیر من که فاقد هرگونه توهین و اتهام به کسی و جریانی بوده، از آنجاست که در سر بزنگاه توانست دستی را که برای شقه کردن بیشتر صفوف هم اکنون بقدر کافی پراکنده فعالین و کارگران دراز شده بود، به موقع زیر پر وژکتور قرار دهد و باین ترتیب حربه افسون فرقه گرایان را ولوبه میزان اندک کند. حال بگذار سرمقاله نویسنده تنها به قاضی رفته و راضی برگشته ما با تاکتیک فرار به جلوی خود و باتیتر "هنگامی که مبارزه ایدئولوژیک عنوان خودش می شود" در عالم خویش بر این تصور باشد که گویا دارا اعتبار مرا - اعتباری که مطمئن باشد نه کسی مدعی آن است و نه هیچ مدعی ای برای دفاع از آن در برابر خود خواهد یافت. خدشه دار می کند و به آن چوب حراج میزند. او لابد نمی داند که من اعتبار خود را در شکوفاشدن هرچه بیشتر صفوف رزمنده و فرارونده پرولتاریا و باطل شدن هرچه بیشتر سحر فرقه گرایان و تفرقه افکنان جستجویی کنم و نه لاغیر!

باشد که بخود آنیم و از سنگ اندازی و تفرقه افکنی در صفوف کارگران و زحمتکشان و در برابر بورژوازی که خودباندازه کافی به این کار مشغول است دست برداریم. بی شک همانطور که از بند سوم می توان بروشنی دریافت، مبارزه نظری - سیاسی و وجهی ضروری از مبارزه طبقاتی محسوب می شود و در خدمت تحقق هدف بزرگمان: اتحاد صفوف طبقاتی پرولتاریا، هدفی که مشخصه اصلی هر مدعی کمونیستی است. و این البته هیچ قرابتی با درک فرقه گرایان از مبارزه نظری که چیزی جز ابزار تفرقه و تأمین سلطه فرقه خویش بر طبقه نیست، ندارد. اساساً فرقه گرائی را باید از آفات درونی و خودویژه فرایند تبدیل پرولتاریا به یک طبقه خود رهان و فرارونده بشمار آورد. باندازه ای که پرولتاریا بتواند علیه آن مبارزه کند، بهمان اندازه قادر است است به خود به مثابه یک طبقه فرارونده معنای وجودی بخشد.

تقی روزبه

۷۸-۱۰-۱۱-۳۱-۱۲-۲۰۰۸

Taghi_roozbeh@blogspot.com

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>

*-چندی است که سایت سلام دموکرات شماری از سرمقاله های خویش را اختصاص به دفاع از فرقه گرائی و انشعاب و تفرقه افکنی در میان جنبش کارگری و فعالین کارگری قرارداد است و در همین رابطه "نقد" چندین مطلب نوشته شده توسط من علیه فرقه گرائی را مضمون برخورد خود قرارداد است. لازم بیادآوری است که سایت مزبور حاضر به درج پاسخ من به ادعاهای خویش نشده و شیفتگی خود به آهنگ های تک صدائی را، که البته یکی از مشخصات فرقه ها را تشکیل می دهد، به نمایش گذاشته است. آخرین سرمقاله سلام دموکرات را می توانید در آدرس زیر مشاهده کنید: www.salam-democrat.com/spip.php?article19789